

دولت شتران شتران عبد المطلب گرفته بطلب شتران کلب  
 از هر رفت چون چشم بر هر افاده بیستی بروی استولی شد پرسید  
 که این کبیت گفتند این بزرگ نهاد است استقبال کرد و در را  
 بر و ساد خود بنشانند و پرسید که حاجت چیست عبد المطلب گفت  
 شتران من گرفته اند بفرمائی تا باز دهنم گفت ای سید فرست  
 من آنم که خانه که عزت و شرف شما است بخراب کنم تو از  
 خانه هیچ نیگوی و طلب شتران میگویی عبد المطلب گفت شتران  
 از آن نیست من طلب ملک خود میکنم و خانه را اخذ او ندانم از  
 آنکه قوی تر که محافظت آن میتوانند شتران خود گرفت و باز  
 و انگاه بدر خانه آمد و حلقه را گرفت و بمناجات مشغول شد نگاه  
 نظرش با سمان افاده مرغانی دید که هرگز ندیده بود هر مرغی را  
 سنگی از خود خود در و از عدد سبز گستر در منقار و دو سنگی  
 دیگر در دو جیب کمال بر سنگی نام کا فری نوشته جو آن سنگ  
 بر سر آن کا فر آمدی از اسفل ای یکدستی و هلاک شدی اگر  
 سوار بودی از اسفل مری یکدستی و هر دو هلاک شدی

کفار میکشیدند و مرغان در عقب می پریدند و ایشانرا می کشیدند  
 تا آنکه بریدند پس جای گشته شدند و بزبان گریزان قصد حتماه گما  
 کرد و قصد بازگفت نجاستی می پرسید که چگونه مرغان بودند که  
 چندین مبارزان را هلاک کردند و زبالانگاریت دید که از آن مرغان  
 یکی کرد و سر او میکشید گفت ای ملک اینک یکی از آن مرغان آن مرغ  
 سنگ بر سر وزیر زد فی الحال در نظر نجاستی هلاک شد و این چه  
 بریرکت قریب زمان ولادت رسول بود صلی الله علیه و آله و از  
 امارات نبوت می این عباس رضی الله عنهما گفته است که در خانه  
 ام سمانی از آن سنگها بسیار بود که در ایام طفولیت جان بازی میکردم  
 و چون بجاگاه و بیخ روز ازین دفعه که شست حضرت سالت صلی الله  
 علیه و آله منم تولد شد و از وقت ولادت می تا عهدی علیه السلام  
 ششصد و بیست سال بود و از عهدی تا او علیه السلام هزار و  
 دوست سال و از نموسی تا ابراهیم علیهما السلام هفتصد و هفتاد سال  
 و از ابراهیم تا نوح علیهما السلام هزار و چهارصد و بیست سال

کفار می کشیدند

کرد